

جهانی شدن

از دیدگاه اقتصاد سیاسی*

علیرضا سلطانی

یکی از رهیافت‌هایی که می‌توان در قالب آن، جهانی شدن را از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل تحولات اخیر جهانی و به عبارتی فرایند جهانی شدن را با در نظر گرفتن تمامی ابعاد مورد تحلیل و بررسی قرار داد، رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. با این حال تا کنون ادبیات مربوط به جهانی شدن کمتر به طور مستقیم و هدفمند چارچوب‌ها و مبانی نظری این رهیافت را مورد توجه و استفاده قرار داده‌اند، ولی با این وجود غالب تحلیل‌های ارائه شده در مورد فرایند جهانی شدن، با توجه به ماهیت و ابعاد این فرایند، به نتایج و تحلیل‌های نهایی مورد انتظار اقتصاد سیاسی بین‌الملل رسیده‌اند.

* . متن حاضر به معرفی و نقد کتاب زیر می‌پردازد:

Ngairé Woods, ed., **The Political Economy of Globalization**, (London: Macmillan Press LTD, 2000).

کتاب «اقتصاد سیاسی جهانی شدن» از معدود کتاب‌هایی است که تلاش کرده است تا فرایند

این فرایند را در گسترش بازارها، بعد سیاسی آن را در تغییر و تحول ماهیت سیاست‌ها و بازیگران آن و بُعد اجتماعی آن را در ظهور حرکت‌های سیاسی و اجتماعی جدید می‌بیند و تأکید می‌کند که سیاستگذاری ضرورتاً مستلزم فرسایش قدرت دولت‌ها نیست، بلکه آنچه تغییر کرده شیوه‌ای است که در آن دولت‌ها از قدرت و اقتدار خود برای مشارکت در رژیم‌هایی که خود ایجاد کرده‌اند، چشم‌پوشی می‌کنند. با این حال دولت‌های قوی در این زمینه از توانایی لازم برای دخالت در قوانین اقتصاد بین‌الملل و کنترل فرایند ادغام در اقتصاد جهانی برخوردار هستند. آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی نقش حیاتی در شکل‌گیری جهانی شدن بازی می‌کنند. در عین حال این فرایند محدودیت‌هایی را نیز به کشورهای توسعه یافته تحمیل می‌کند. در مقابل دولت‌های ضعیف قرار دارند که از فقدان شانس و فرصت در روابط اقتصادی بین‌المللی شان رنج می‌برند. آنها نه تنها در ایجاد و تثبیت قوانین سیستم نقش ندارند، بلکه کنترل کمتری نیز بر فرایند ادغام آنها در اقتصاد جهانی دارند. نویسنده مقاله در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که به لحاظ بین‌المللی ممکن است جهانی شدن در گام اول دولت‌هایی را که در شکل‌گیری آن دخالت داشته‌اند توانمند سازد و توانایی آنها را در تنظیم اصول حاکم بر این فرایند دوچندان سازد.

مقاله دوم، تغییرات اساسی (به لحاظ جغرافیایی) در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در نیمه دوم قرن بیستم تبیین می‌کند که

خوش‌بینانه و بدبینانه جهانی شدن با یک دید تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. بر این اساس جهانی شدن تنها دست‌اندازی ساده بازارها به حاکمیت دولت نیست، بلکه دولت‌ها، بازارها و دیگر بازیگران در قالب یک فرایند ماهیت و روند جهانی شدن را شکل می‌دهند. در این مجموعه از اقتصاد سیاسی برای تبیین تغییر رابطه میان سیستم‌های سیاسی (ملی و بین‌المللی) و نیروهای اقتصادی استفاده شده است. به عبارت دیگر، کتاب حاضر این مسائل را مورد توجه قرار می‌دهد که چگونه سیاستگذاران به وسیله نیروهای اقتصادی تحت تأثیر قرار می‌گیرند و چگونه بر این نیروها تأثیر می‌گذارند؟ منافع چه گروه‌ها و نهادهایی تأمین می‌شود و چگونه گروه‌ها و جوامع می‌توانند از فرصت‌ها و نابرابری‌ها در میان یک مجموعه وسیع از بازیگران در یک دنیای در حال جهانی شدن استفاده کنند؟

مقاله اول تحت عنوان «اقتصاد سیاسی جهانی شدن» به قلم گردآورنده این کتاب یعنی «نایر وودز»، جهانی شدن را از رهیافت صرف اقتصاد سیاسی بین‌المللی مورد تحلیل قرار می‌دهد. نویسنده با اشاره به ابعاد کمی و کیفی جهانی شدن، بعد کیفی را ویژگی اصلی جهانی شدن در ابتدای قرن بیست و یکم می‌داند؛ بعدی که در بردارنده تغییر در تفکر مردم و گروه‌ها و هویت آنها، تغییر در ساختار حکومت‌ها، شرکت‌ها و دیگر بازیگران در تعقیب منافع خود می‌باشد. نویسنده مقاله در بحث عناصر مهم جهانی شدن، بعد اقتصادی

«جان اچ دانیگ»، استاد تجارت بین الملل در دانشگاه ویدینگ، آن را نگاشته است. نویسنده با در نظر گرفتن دو مقطع دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰ معتقد است که جریان سرمایه گذاری مستقیم خارجی که عمدتاً در دهه ۱۹۷۰ در اتحادیه اروپا و ژاپن صورت می گرفت، در دهه ۱۹۹۰ به سمت کشورهای آسیای جنوبی، شرقی و جنوب شرقی گرایش یافته است. مصادیق مهم این تغییر مسیر به نظر نویسنده مقاله، ظهور چین به عنوان دومین کشور بزرگ پذیرنده سرمایه گذاری های مستقیم خارجی، ظهور کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به عنوان کشورهای پذیرنده و کاهش رشد سریع صنعتی کشورهایی چون کانادا و استرالیا که قبلاً به طور سنتی پذیرنده سرمایه گذاری مستقیم خارجی بوده اند، می باشد. نویسنده عامل مهم این تغییر مسیر را تحولات سیاسی - اقتصادی جهانی می داند که باعث رقابت شرکت های چندملیتی و شرکت های پذیرنده سرمایه گذاری ها شده است. در دهه ۱۹۷۰، شرکت های چندملیتی به دنبال امتیازاتی چون وفور منابع طبیعی، نیروی کار ارزان و دسترسی آسان به بازارها بودند، در حالی که در دهه ۱۹۹۰ آنها به دنبال مهارت، نیروی کار شبه ماهر، زیر ساخت های فیزیکی مناسب و حکومت های حامی با بازارهای قوی هستند. مجموعه عوامل دوم این تحول سازش کشورهای مبدأ و شرکت های چندملیتی، ماهیت فعالیت های اقتصادی و ساختار و استراتژی مشارکت شرکت ها می باشد. این تحولات و شرایط، نظریه عمومی دهه ۱۹۸۰ در مورد

سرمایه گذاری مستقیم خارجی را که تنها بر گسترش آزادسازی و مقررات زدایی برای جذب سرمایه گذاری های خارجی تأکید داشت، با چالش مواجه ساخته است.

مقاله سوم، به بررسی تأثیر جهانی شدن بر روابط سیاسی کشورها در یک سیستم تجاری جهانی می پردازد. «دیانا توسی» و «نایر وودز»، نویسندگان مقاله، جهانی شدن را تغییر شکل تولید، توزیع و بازاریابی کالاها و خدمات و توسعه رژیم تجاری بین المللی به همه کشورها در اقتصاد جهانی تعریف می کنند. نتیجه چنین سیستمی از دید نویسندگان مقاله، ایجاد یک الگوی تجارت جهانی که هم جهانی است و هم فراملی و بازیگران منافع خود را در این سیستم جستجو می کنند، می باشد. تا دهه ۱۹۸۰، کشورهای صنعتی بر مذاکرات و مقررات تجارت بین المللی مسلط بودند و به همین دلیل الگوهای آزادسازی و جهان گرایی که کاملاً در راستای منافع آنها بود، بر این جریان تسلط داشت. این رژیم در حال حاضر با مسئله حضور فعال تر کشورهای در حال توسعه و ملت های رها شده از بلوک شوروی سابق، روبرو است. علاوه بر این ماهیت تجارت نیز تغییر کرده است؛ برای مثال فعالیت بین المللی شرکت ها دیگر محدود به انتقال خدمات و کالاها از یک شرکت در یک کشور به شرکتی دیگر در کشوری دیگر نیست، بلکه این انتقال بیشتر بین شعبه های یک شرکت چندملیتی در کشورهای مختلف صورت می گیرد. این تغییر و تحولات، چند جانبه گرایی را در اشکال مدیریت نهادها و همکاری تجاری

در سطح بین‌المللی تقویت کرده است. تحول دیگر، ایجاد ترتیبات جدید در روابط تجاری بین‌المللی است. ظهور بلوک‌های تجاری منطقه‌ای قدرتمند ممکن است مانع از توسعه نهادهای بین‌المللی قدرتمند نظیر سازمان تجارت جهانی شود، با این حال ممکن است مناطق در یک مسیر کاملاً سیاسی و باز قرار گیرند؛ راهی که چند جانبه‌گرایی را تقویت می‌کند و به یک چارچوب سیاسی برابرتر برای مدیریت تجارت جهانی منجر شود.

«بنجامین کوهن»، در مقاله چهارم تحت عنوان «پول در یک دنیای جهانی شده»، جهانی شدن در امور مالی و به ویژه رابطه میان دولت‌ها و پول‌های رایج را بررسی می‌کند. وی در ابتدای بحث، ادغام وسیع بازارهای مالی کشورها را یکی از نمادهای مهم جهانی شدن می‌داند و تأکید می‌کند از زمانی که بازارهای مالی در یک سیستم مالی جهانی ادغام شده‌اند، رابطه میان دولت‌ها و پول رایج تغییر یافته است. در سیستم مالی جهانی، پول‌های رایج قابلیت جانمایی یا جایگزینی پیدا کرده‌اند در نتیجه حکومت‌ها در رقابت هستند که ببینند آیا پول رایج آنها در معاملات تجاری و مالی دنیا مورد استفاده قرار می‌گیرد یا نه. نویسنده در عین حال معتقد است که دولت‌ها کنترل خود را در استفاده از ارزش پول رایج‌شان از دست داده‌اند. بحران مالی ۱۹۹۷ جنوب شرقی آسیا، انواع محدودیت‌ها را که دولت‌ها در حال حاضر در این زمینه با آنها مواجه هستند نشان داد. این مهم دولت‌های منطقه را مجبور به اتخاذ آلت‌رناتیوهای چون

حمایت از پول ملی، اتحادیه پولی و کنترل سرمایه‌ها به عنوان راه‌هایی برای مدیریت پول‌های رایج ملی کرد. وی معتقد است که دولت‌ها در حال حاضر با مشکلات روبه افزایش دنیای در حال جهانی شدن مواجه شده‌اند. با این حال دولت‌ها در نتیجه ادغام پول‌های رایج آنها در اقتصاد جهانی نقش خود را از دست نداده‌اند. آنها هنوز بر بخشی از سیستم پولی خود حاکم هستند، اما همان‌گونه که بحران جنوب شرق آسیا نشان داد دیدگاه سنتی حاکمیت پولی از سوی نیروهای رقیب بازار به طور روبه افزایش و کاملاً شدید مورد هجوم واقع شده است و دولت‌ها تلاش دارند خود را با واقعیت جدید منطبق سازند.

مقاله پنجم به قلم «جنو فری کارت»، پیرامون تأثیر جهانی شدن بر کاهش حاکمیت ملی دولت‌ها به ویژه کشورهای صنعتی عضو OECD می‌باشد. نویسنده در بخش اول مقاله، که نظری است، سه مکانیزمی را که همگرایی بازارها و سیاست‌های محلی را تحت نفوذ قرار می‌دهند؛ یعنی، افزایش تجارت، چند ملیتی شدن تولید و همگرایی بازارهای مالی، مورد توجه قرار می‌دهد و سپس تأثیر این مکانیزم‌ها را در فرسایش استقلال سیاسی ملی رد می‌کند. وی معتقد است که همگرایی بازارها محدودیت‌هایی را بر دولت‌ها تحمیل کرده است، اما این محدودیت‌ها بر دولت‌های رفاهی که از سوی شبکه‌ها و نهادهای اقتصادی - اجتماعی بسیاری حمایت می‌شوند، تأثیر چندانی نمی‌گذارند. این اشتباه است که گفته شود بخش‌های تجاری در

کشورهای صنعتی، دولت‌ها را به تغییر ترتیبات ملی نظیر دولت رفاهی که در میان شهروندان پذیرفته شده است، مجبور می‌نماید. در بخش دوم مقاله این مباحث نظری به طور قوی با مصادیق سیاست‌های حکومتی در کشورهای OECD حمایت می‌شود. جهانی شدن در

حکومت‌های OECD منجر به از بین رفتن همه موانع و مرزها نشده است. با وجود این که درهای بسیاری از کشورها به روی تجارت باز شده است، اما این روند در مورد بازارهای سرمایه کاملاً تأثیرگذار نبوده است. به طور مشخص تر شاهدی وجود ندارد که جهانی شدن، دولت‌های رفاهی را از درون تهی کرده است. همچنین شاهدی مبنی بر پسرفت اصلاحات اقتصادی کلان در کشورهای OECD در طول دو دهه گذشته مشاهده نشده است. نویسنده نتیجه می‌گیرد که در واقع مداخله دولت در اقتصاد باید یک نقش ارزشمند در ایجاد یک اقتصاد بین‌المللی باز از طریق حمایت محلی از آزادسازی بازی کند. این مهم باید درسی برای کشورهای عضو OECD باشد و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول آن را تبلیغ کنند.

«توماس بیرستیکر» در مقاله ششم ماهیت جهانی شدن را به عنوان ایجاد یک تغییر اساسی در تفکر و عمل بازیگران بزرگ در سراسر جهان تحلیل می‌کند. این مسئله صرفاً مبتنی بر شرکت‌ها و تحلیلی که در آن شرکت‌ها شبکه‌های جهانی تولید و استراتژی‌های سرمایه‌گذاری را در عرصه جهانی گسترش می‌دهند و بر سرمایه‌گذاران بین‌المللی که جهانی شده‌اند،

نیست بلکه به طور برابر بازیگران دیگر را نیز دربر دارد. در حقیقت رشد فعالیت‌های جهانی سازمان‌های غیر حکومتی و تعمیق فعالیت سازمان‌های بین‌دولتی، حوزه‌های جدیدی را می‌گشاید که در آن بازیگران بین‌المللی هویت و علت وجودی خود را در می‌یابند.

به طور مشابه، امروزه دولت‌ها مناطقی را ترسیم می‌کنند که در آن ادعای حاکمیت دارند و زمینه‌هایی را مطرح می‌سازند که در آن مداخله خود را توجیه می‌کنند. این مسائل تغییر در شیوه‌های تفکر و عمل بازیگران را که تأثیر زیادی بر روابط بین‌الملل داشته است، روشن می‌سازد. جهانی شدن در تشدید نابرابری‌ها میان دولت‌ها و در درون دولت‌ها از طریق قانون‌زدایی، ریاضت‌کشی و تغییر سرمایه‌گذاری‌ها تجلی می‌یابد. با این حال شواهدی وجود دارد که جهانی شدن فرصت‌های جدیدی حتی برای دولت‌های ضعیف از طریق پراکندن تولید، بازارهای وسیع و انباشت برابر ایجاد کرده است. شواهدی وجود دارد که بازیگران نهادی بزرگ هم شیوه تفکر و هم شیوه عمل خود را تغییر می‌دهند.

مقاله هفتم تحت عنوان «جامعه مدنی جهانی» به قلم «جان آرت اسکات»، ظهور جامعه مدنی جهانی را مورد توجه قرار می‌دهد. نویسنده معتقد است که از اواخر قرن بیستم جهان در حال تجربه رشد جامعه مدنی جهانی است و این امر نقش مهمی در بازسازی سیاست‌ها بازی کرده است. با این حال نباید در توسعه و نهادینه شدن این تحولات اغراق کرد

و نباید پذیرفت که این تحولات همگی مسیر مثبتی را طی می‌کنند. جامعه مدنی جهانی به طور بالقوه افزایش امنیت، نابرابری و دموکراسی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی را در پی دارد. نویسنده در بخش اول مقاله به تبیین جامعه مدنی می‌پردازد. به نظری جامع مدنی زمانی ظهور می‌کند که مردم از طریق همکاری‌های داوطلبانه، نظم اجتماعی را شکل می‌دهند. بخش دوم مقاله، شاخص‌های جامعه مدنی در بعد جهانی را مطرح می‌سازد. این شاخص‌ها عبارتند از: مسائل فراگیر جهانی (تغییرات آب و هوایی و ایدز)، ارتباطات فرامرزی (رسانه‌های الکترونیکی و شبکه‌های کامپیوتری)، وجود یک سازمان جهانی (اعم از متمرکز یا از طریق یک شبکه) و مبتنی بر اصول همبستگی فراسرزمینی. بخش سوم مقاله به بررسی نیروهایی می‌پردازد که به گسترش جامعه مدنی در اواخر قرن بیستم کمک می‌کند. به نظر نویسنده، جامعه مدنی جهانی در ابتدای قرن بیستم متولد شد و رشد آن از دهه ۱۹۶۰ تشدید گردید و از دهه ۱۹۹۰ به اوج خود رسید. این مهم ناشی از تحکیم تفکر جهانی، توسعه سرمایه‌داری، نوآوری‌های تکنولوژیکی و توانمندی قانونمندی‌هاست. بخش چهارم مقاله، تأثیراتی را که جامعه مدنی جهانی بر سیاست‌های معاصر نظیر مسئله حاکمیت، هویت شهروندی و دموکراسی می‌گذارد، بررسی می‌کند. جهان پس از حاکمیت، در بردارنده فضایی وسیع برای دولت‌ها، ملت‌ها و گروه‌هاست. جامعه مدنی جهانی جانشین کانال‌های قدیمی سیاست‌ها نمی‌شود، ضمن

این که ابعاد جدیدی را نیز می‌گشاید. «نایر وودز» در مقاله هشتم، به چالش در نهادهای بین‌المللی می‌پردازد. وی جهانی شدن را به عنوان تغییر دراماتیک تعاملات و روابط میان دولت‌ها، شرکت‌ها و مردم در سراسر دنیا تعریف می‌کند. نویسنده معتقد است که جهانی شدن صرفاً رشد کمی جریان انتقال کالاها، خدمات، تصورات و عقاید نیست بلکه تغییر در شیوه تولید، توزیع، بازاریابی و دیگر فعالیت‌های آشکار و پنهان می‌باشد. مرزهای دولتی دیگر موانعی برای روابط فراملی نیستند. نویسنده در این مقاله چالش‌هایی را که جهانی شدن برای دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی ایجاد می‌کند، مورد تحلیل قرار می‌دهد و بر بحران‌های اخیر و زمینه‌چینی‌های آنها برای ایجاد سازمان‌ها متمرکز می‌شود. در بخش اول مقاله هزاران نهادی که در طول دو دهه گذشته ایجاد شده‌اند مورد توجه قرار می‌گیرد. سپس نویسنده با اشاره به چالش‌هایی که این نهادها با آن مواجه هستند، جهانی شدن در بعد مالی را به عنوان چالش اصلی توضیح می‌دهد. به دنبال آن مشکلاتی که دولت‌ها در این فرایند با آن روبرو هستند مورد بررسی قرار می‌گیرد که در اینجا مهم‌ترین مشکل چگونگی اصلاح سیستم می‌باشد. نویسنده در این زمینه و برای مقابله با مشکلات پیشنهاد می‌کند که دولت‌ها از طریق نهادهای بین‌المللی خود را با فرایند جهانی شدن تطبیق دهند و در اینجا وظایفی را بر عهده دولت‌ها می‌گذارد. نویسنده در پایان نتیجه می‌گیرد که اگر چه جهانی شدن ضرورتاً به

اصلاح نهادهای بین‌المللی می‌پردازد، اما اجرای این اصلاحات با ممانعت دولت‌ها و نهادها و بخش‌های خصوصی به دلیل منافع سیاسی آنها مواجه می‌شود.

فرجام

کتاب حاضر با وجود این‌که تقریباً برخی از مهم‌ترین مسائل و موضوعات جهانی را از دیدگاه اقتصاد سیاسی مورد توجه قرار داده است، و در عین حال تلاش داشته که روح اقتصاد سیاسی بین‌المللی را بر مقالات حاکم نماید، اما فاقد انسجام موضوعی و محتوایی است. دلیل اصلی این مسئله به شکل کتاب که دربرگیرنده چندمقاله است و نویسندگان مختلف در تدوین آن نقش داشته‌اند برمی‌گردد. خواننده در بدو امر انتظار دارد در بخش‌های اول کتاب، اقتصاد سیاسی بین‌المللی و مبانی نظری آن به طور خلاصه و جامع معرفی و تبیین شود و در یک سلسله مراتب مشخص آغاز، تشدید و اوج فرایند جهانی شدن و آثار و پیامدهای سیاسی - اقتصادی آن مورد تحلیل قرار گیرد. بنابراین به دلیل مقاله‌ای بودن کتاب، انسجام موضوعی بین بخش‌های مختلف آن وجود ندارد؛ برای مثال بلافاصله پس از مقدمه بحث سرمایه‌گذاری خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد. در حالی که سرمایه‌گذاری خارجی و جریان آن یکی از ظواهر جهانی شدن است و لازم است قبل از آن ماهیت و زمینه‌های جهانی شدن بحث گردد. مسئله و مشکل مهم دیگر کتاب، عدم توجه کافی به مسائل کشورهای در حال توسعه است.

در بخش‌های مختلف کتاب، بارها از کشورهای در حال توسعه نام برده شده ولی بحث‌ها به صورت ناقص رها شده است. عمده استدلال‌هایی که در مورد تغییرهای مورد بحث صورت گرفته است، با وجود این‌که به لحاظ مصداقی در مورد کشورهای در حال توسعه کارائی دارد (البته با نتایج متفاوت)، اما عمده‌تاً نقطه تمرکز بحث‌ها بروی کشورهای صنعتی است.

برخی از موضوعات مهم اقتصاد سیاسی بین‌المللی نظیر مسئله انرژی به خصوص نفت، ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید، بحران‌های سیاسی و آثار اقتصادی آن، سازمان‌های اقتصادی و تجاری بین‌المللی و همچنین تجارت بین‌المللی یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و یا اگر هم گرفته به طور ناقص رها شده است و در عوض مسائلی که ارتباط چندانی با اقتصاد سیاسی بین‌المللی نظیر جامعه مدنی ندارد، مورد توجه قرار گرفته است. در اغلب مقالات نیز ارتباط میان دولت و بازار که اساس رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌المللی را تشکیل می‌دهد، نادیده گرفته شده است.

با وجود مسائل و مشکلات فوق، مقالات کتاب حاضر برای موضوعات خاص مرتبط، مفید و قابل استفاده است. در این میان مقالات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و استقلال سیاسی ملت‌ها از انسجام و وزانت بیشتری برخوردار است و مطالعه و استفاده از آن پیشنهاد می‌شود.